

خداوندی که در ذاتش علل نیست<sup>۱</sup> جهان‌داری که در مُلکش خلل نیست

## نکات مهم

ذات: نَفْس، جوهر و حقیقت چیزی / **علل**: جمع «علت»؛ آرایهٔ ایهام: ۱- دلیل / ۲- ضعف و بیماری / **ملک**: فرمانروایی، پادشاهی / **خلل**: رخنه، تباهی، پراکندگی، سُستی، کاستی / «**علل**» و «**خلل**»: جناس ناقص اختلافی / **آرایهٔ ترصیع**: خداوندی ← جهان‌داری // که در ذاتش ← که در ملکش // **علل** ← خلل // نیست ← نیست

◀ **معنی**: خداوندی که علت‌العلل است و به علت نیاز ندارد. ضعف و بیماری به وجود او راه نمی‌یابد. (توضیحات «۱») و پادشاهی که در حکومتش کاستی و سستی وجود ندارد.

◀ **مفهوم**: بی‌نقص بودن خداوند

◀ **نکتهٔ دستوری**: **جهان‌دار**: صفت فاعلی مرکب مرخم ← جهان دارنده

**ردیف**: نیست / **واژگان قافیه**: علل و خلل / **حروف اصلی**: «ل» / **حروف الحاقی** ندارد / **قاعدهٔ ۲**

◀ **ارتباط معنایی دارد با:**

- ۱- مُبرّا حکمش از زودی و دیری
- ۲- زان‌که نقصی نیست در ماهی و مار
- مَنزّه ذاتش از بالا و زیری
- تو بدان بی‌نقصی پروردگار
- نه در ایوان قُربش وَهْم را بار<sup>۲</sup>
- نه با چون و چرایش عقل را کار

## نکات مهم

**ایوان**: پیشگاه خانه / **قُرب**: نزدیکی / **ایوان قرب**: اضافهٔ استعاری [قرب مانند خانه‌ای است که ایوان دارد] / **وهْم**: خیال / **بار**: اجازه برای ورود و دیدار با شخصی بزرگ / **چون و چرا**: چگونه و به چه علت، گفت‌وگو و پرسش دربارهٔ علت امری یا چیزی / «**وهْم**» و «**عقل**»: استعارهٔ مکنیه، تشخیص / «**کار**» و «**بار**»: جناس ناقص اختلافی / **واج‌آرایی**: تکرار صامت «ر» و مصوّت «ا»

**آرایهٔ تلمیح** ■ **توضیحات (۲)** ▶ این بیت اشاره دارد به جملهٔ مشهور امیرمؤمنان «لا یُدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن» (اهتمام و هوشمندی انسان‌ها هرگز او (خدا) را در نخواهند یافت)

◀ **معنی**: وهْم و خیال، اجازهٔ ورود به بارگاه قرب خداوند را ندارد و عقل نمی‌تواند در کارهایش چون و چرا کند و برای آن‌ها دلیل و برهان بیاورد.

◀ **مفهوم**: ۱- فراتر بودن خداوند از وَهْم و چون و چرا ۲- ناتوانی انسان در شناخت خداوند

◀ **نکتهٔ دستوری**: **فعل** «است» (آخر هر دو مصراع): حذف به قرینهٔ معنوی / **حرف** «نه» (در هر دو مصراع): برای تأکید در ابتدای جمله آمده است / **حرف** «را» (در هر دو مصراع): نشانهٔ «مالکیت» ← وهْم را بار نیست: وهْم بار ندارد ← عقل را کار نیست: عقل کار ندارد

**واژگان قافیه**: بار و کار / **حروف اصلی**: «ار» / **حروف الحاقی** ندارد / **قاعدهٔ ۲**

◀ **ارتباط معنایی دارد با:**

- |        |   |   |
|--------|---|---|
| سعدی   | وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم  | ۱- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهْم |
| فردوسی | که او برتر از نام و از جایگاه           | ۲- نیابد بدو نیز اندیشه راه             |
| فردوسی | در اندیشهٔ سخته کی گنجد اوی             | ۳- خرد را و جان را همی سنجد اوی         |
| فردوسی | نیابد بدو راه جان و خرد                 | ۴- سخن هرچه زین گوهران بگذرد            |
| فردوسی | ز هستی مر اندیشه را راه نیست            | ۵- از این پرده برتر سخن گاه نیست        |
| فردوسی | نگارندهٔ بر شده پیکر است                | ۶- ز نام و نشان و گمان برتر است         |
| سنایی  | نتوان شُبّه تو گفتن که تو در وهْم نیایی | ۷- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی  |
| فردوسی | خردمند از این حکمت آگاه نیست            | ۸- بدو هیچ پوینده را راه نیست           |
| سنایی  | دریده وهْم را نعلین ادراک               | ۹- به جست‌وجوی او بر بام افلاک          |
| نظامی  | ز راز تو اندیشه بی‌آگهیست               | ۱۰- حسابی کزین بگذرد گم‌رهیست           |
| نظامی  | که تاب خرد برتابد تو را                 | ۱۱- خرد تا ابد درنیابد تو را            |
| نظامی  | تو هستی نه این بلکه بیرون از این        | ۱۲- نیندیشد اندیشه افزون از این         |
| نظامی  | وی دست هوس کوتاه از دامن ادراک          | ۱۳- ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت     |



نظامی	نه بر ذیل وصفش رسد دستِ فهم	۱۴- نه بر اوج ذاتش پَرْد مُرَغ وَهْم
سعدی	نه فکرت به غور صفاتش رسد	۱۵- نه ادراک بر گنه ذاتش رسد
سعدی	دست به تو کجا رسد عقل شکسته پای را	۱۶- ای زده برتر از گمان خیمه کبریای را
خواجه عبدالله انصاری	۱۷- ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای احدی که در ذات و صفات بی‌همتایی.	

### کسی با او نه و او با همه کس نمائند هیچ کس، او مانند و بس

#### نکات مهم

مرجع ضمیر «او»: خداوند / «ماندن» (در این بیت): پایدار ماندن، باقی ماندن / «کس»: آرایه تکرار / مصراع اول: آرایه عکس (قلب)، [با او ← او با] / آرایه تلمیح: مصراع دوم، اشاره به آیات ۲۶ و ۲۷ سورة «الرحمن»، «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»، «يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» ← (خودآزمایی ۷) / «کس» و «بس»: جناس ناقص اختلافی / تضاد: } ماند و نماند / همه و هیچ

معنی: هیچ کس همراه او نیست در حالی که او با همه همراه است و هیچ کس باقی نخواهد ماند و تنها اوست که می ماند.

مفهوم: جاودانگی خداوند و فانی بودن مخلوقات

نکته دستوری: نقش ضمیر «او» (اولی): متمم // (دومی و سومی): نهاد / فعل «است» (پس از واژه های «نه» و «کس» در مصراع اول): حذف به قرینه معنوی

واژگان قافیه: کس و بس / حروف اصلی: «س» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

#### مصراع اول ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- همه بود را هست ازو ناگزیر به بود کس او نیست نسبت پذیر
- ۲- «لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» (ادبیتات ۲)

#### مصراع دوم ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- هرچه جز او هست بقاییش نیست اوست مقدس که فناپیش نیست
- ۲- عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست
- ۳- ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تعالی و تقدس تو راست
- ۴- پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پائندگان
- ۵- کل شیء هالك الا وجهه

### قدیمی\* کاؤلش را ابتدا نیست کریمی کاؤرش را انتها نیست

#### نکات مهم

قدیم\*: نامی از نام های خدای تعالی، موجودی که مسبوق (گذرنده و سبقت یافته) به زمان نباشد  
در این بیت چهار اسم از اسمای الهی به کار رفته است: قدیم - کریم - اول - آخر / تضاد { ابتدا و انتها / مصراع اول: نوعی متناقض نما (پارادوکس) / آرایه «ترصیع»: قدیمی ← کریمی // کاؤلش را ← کاؤرش را // ابتدا نیست ← انتها نیست  
معنی: پروردگاری که اولش ابتدا ندارد و خداوند بخشنده ای که آخرش انتها ندارد.

مفهوم: ازلی و ابدی بودن خداوند

نکته دستوری: «را» (در هر دو مصراع): نشانه «مالکیت» (اولش ابتدا ندارد؛ آخرش انتها ندارد) / نقش ضمیر «ش»: مضاف الیه برای واژه های «اول» و «آخر»

ردیف: نیست / واژگان قافیه: ابتدا و انتها / حروف اصلی: «ا» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۱

#### ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- اول او اول بسی ابتداست آخر او آخر بسی انتهاست
- ۲- نبود آفرینش تو بودی خدای نباشد همی هم تو باشی به جای
- ۳- پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پائندگان
- ۴- اول و آخر به وجود و صفات هست کن و نیست گن کاینات
- ۵- ای به ازل بوده و نابوده ما وی به ابد زنده و فرسوده ما

## قَمَر را روشنائی نامه داده عَطارد را دوات و خامه داده

## نکات مهم

قمر: ماه / نامه: مجاز از «فرمان و دستور» / عطارد: سیاره تیر [که به «دبیر (نویسنده) آسمان» مشهور است] / دوات: جوهردان، مرکب‌دان  
 خامه: قلم / «دوات» و «خامه»: مجاز از «فن و قدرت نویسندگی» (علاقه «آلیه») / «قمر» و «عطارد»: استعاره مکنیه، تشخیص / تناسب:  
 نامه و خامه: جناس ناقص اختلافی / واج آرایی: تکرار صامت‌های «ر»، «د» و مصوت «ا»  
 ▲ معنی: (خداوندی که) به ماه، نامه و فرمان روشنائی داده و به عطارد به عنوان نویسنده آسمان، دوات و قلم بخشیده است.  
 ▲ نکته دستوری: فعل «است» (در هر دو مصراع): حذف به قرینه معنوی / «را» (در هر دو مصراع): حرف اضافه به معنی «به»

ردیف: داده / واژگان قافیه: نامه و خامه / حروف اصلی: «ام» / حروف الحاقی: «پ» (ه) / قاعده ۲ / تبصره ۲

یتیمی را حبیب خویش خوانده ز آدنایش به «اَو اَدْنی» رسانده<sup>۳</sup>

## نکات مهم

یتیم: منظور «پیامبر (ص)» / حبیب: دوست / آدنا: پست‌تر، پایین‌تر (کم‌ترین مقام) / اَو اَدْنی: یا کمتر و نزدیک‌تر (منظور «بالاترین مقام» است)  
 آرایه تلمیح ■ توضیحات (۳) ▲ اشاره دارد به آیات معراج از سورة والتَّجْم: ... فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (= پس او (پیامبر) به فاصله دو کمان یا کم‌تر به قرب الهی رسید) ← آیه ۲۹ / مرجع ضمیر «ش» (در مصراع دوم): یتیم (پیامبر (ص)) / مرجع «خویش»: خداوند  
 ▲ معنی: (خداوندی که) یتیمی (حضرت محمد (ص)) را به عنوان دوست و حبیب خویش برگزیده و او را از پایین‌ترین رتبه و درجه به بالاترین مقام (معراج) رسانده است.

▲ مفهوم: اشاره به والامقامی پیامبر (ص) و معراج او

▲ نکته دستوری: جمله مصراع اول: چهارجزئی با مفعول و مسند

— یتیمی را حبیب خویش خوانده

نهاد (محذوف) مفعول مسند مضاف‌الیه فعل

نقش ضمیر «ش» (در مصراع دوم): مفعول (او را از «ادنا» به «او ادنی» رسانده)

فعل «است» (پایان هر دو مصراع): حذف به قرینه معنوی

واژگان قافیه: خوانده و رسانده / حروف اصلی: «اند» / حروف الحاقی: «پ» (ه) / قاعده ۲ / تبصره ۱

## ارتباط معنایی دارد با:

- |   |  |
|---|--|
| ۱- دلش نور فضل الهی گرفت                | یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت                            |
| ۲- شبی برنشست از فلک برگذشت             | به تمکین و جاه از ملک برگذشت                         |
| ۳- چو بر بُراق سفر کرد در شب معراج      | بیافت مرتبه قاب قوس او ادنی [بُراق: نام اسب حضرت     |
| ۴- هم به لطف از مقام قاب و قوسین از خدا | مصطفی اسرار سبحان‌الذی دریافته رسول (ص) در شب معراج] |

تسلط سعدی (۶۰۶-۶۹۱) بر مضامین تغزلی، پند و اندرز و نعت و ستایش خداوند - جل و علا - و پیامبر بزرگ اسلام (ص) که با زبانی رسا و بی‌تکلف بیان شده، بر همه روشن است. بخشی از دیباجه بوستان سعدی را با عنوان «فی نعتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ» با هم می‌خوانیم.

## نکات مهم

سعدی: { تسلط بر انواع مضامین } { تغزلی } { پند و اندرز } { نعت و ستایش پیامبر (ص) } { زبان ← بی‌تکلف و رسا }

جل و علا: باشکوه و بلندمرتبه است / فی نعت سید المرسلین: در وصف سرور فرستادگان / علیه الصلوة والسلام: بر او درود و سلام باد / بی‌تکلف: ساده



\* **سعدی:** شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، سخنور نامدار قرن هفتم ه. ق در جوانی به بغداد رفت و پس از تحصیل در نظامیه بغداد، با توشه‌ای از دانش و تجربه به شیراز بازگشت. بوستان (منظوم) و گلستان (منثور - مسجع با اشعار نغز) از جمله آثار اوست ← (بخش اعلام)

\* **بوستان سعدی:** سعدی‌نامه یا بوستان اثر منظوم سعدی، شاعر و نویسنده‌ی قرن هفتم است. سعدی سرودن این مثنوی را در سال ۶۵۵ آغاز کرد و آن را در ده باب سرود. او در این اثر می‌کوشد مدینه فاضله و آرمان‌شهر خود را به تصویر کشد ← (بخش اعلام)

### نقطه کنکوری

#### تاریخ ادبیات:

به علت کثرت نکات در مورد سعدی، تنها به ذکر آثار او بسنده می‌کنیم:

- ۱- بوستان یا سعدی‌نامه: اولین اثر مدون سعدی / عالی‌ترین اثر وی / بهترین جلوگاه خرد و انسان خردمند عصر او / حماسه‌ای اجتماعی / شامل ۱۰ باب
- ۲- گلستان: شامل ۸ باب، شاهکار نویسندگی و بلاغت فارسی
- ۳- قصاید عربی
- ۴- قصاید فارسی
- ۵- مراثی: شامل چند قصیده در رثای مستعصم بالله (آخرین خلیفه عباسی که به فرمان هلاکو کشته شد) و چندین تن از اتابکان فارس و ...
- ۶- مکتوبات و مثنیات و ترجیعات
- ۷- غزلیات: شامل چهار بخش: طیبات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم
- ۸- مجالس پنج‌گانه: (به نثر) شامل خطابه‌ها و سخنرانی‌های سعدی در موضوع ارشاد و نصیحت که از نظر جوهر نویسندگی به پای گلستان نمی‌رسد.
- ۹- نصیحة الملوک: در پند و اخلاق
- ۱۰- صاحبیه: چند قطعه فارسی و عربی بیشتر در ستایش شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی (وزیر اتابکان) و به همین دلیل، «صاحبیه» نام دارد. مجموعه این آثار، کلیات سعدی نامیده می‌شود که ابتدا خود شیخ و پس از وفات او شخصی به نام ابوبکر بیستون آن را مدون کرده است.

## نعت پیامبر (ص)

قالب شعر: مثنوی

ممتوای درس: نعت پیامبر (ص) و توصیف معراج

وزن عروضی: فعولن فعولن فعل / بحر عروضی: متقارب مثنون محذوف

کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الأمم<sup>۴</sup>

#### نکات مهم

کریم: بخشنده / سجایا: جمع «سجیه»؛ خوی‌های نیک / جمیل: زیبا / الشیم: جمع «شیمه»؛ عادات پسندیده / نبی: فرستاده، پیامبر / برایا: جمع «بریه»؛ مردم / شفیع: شفاعت‌کننده / الأمم: امت‌ها، گروه‌های مردم / بیت «موازنه» دارد / منظور از هر چهار ترکیب: پیامبر (ص)

معنی: توضیحات (۴) ◀ او (پیغمبر) دارای خوی‌های نیک و عادات پسندیده است. پیامبر خداست بر امت و شفاعت‌کننده گروه‌های مردم است.

واژگان قافیه: شیم و أمم / حروف اصلی: «م» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

امام رُشَل، پیشوای سبیل امین خدا، مهبط\* جبرئیل

#### نکات مهم

امام: پیشوا / رُشَل: جمع «رَسُول»؛ پیامبر و فرستاده / سبیل: راه؛ استعاره مصرحه از «دین اسلام» / امین: امانت‌دار (صفت پیامبر (ص)) / مهبط\*: جای فرود آمدن، محلّ هبوط / جبرئیل: نام فرشته وحی / بیت نوعی آرایه «موازنه» دارد [البته اگر زیاد سخت‌گیری نکنیم] / منظور از «چهار ترکیب» (امام رسل؛ پیشوای ... جبرئیل): پیامبر (ص)

معنی: (پیامبر) پیشوای همه پیامبران گذشته و راهنمای راه اسلام و مورد اعتماد خداوند است. کسی است که جبرئیل، وحی را بر او نازل نمود.

واژگان قافیه: سبیل و جبرئیل / حروف اصلی: «یل» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- سریر عرش را نعلین او تاج / امین وحی و صاحب سرّ معراج / نظامی (خسرو و شیرین)  
 ۲- شده جان پیغمبران خاک او / زده دست هر یک به فتراک او / نظامی (شرفنامه)

یتیمی که ناکرده قرآن دُرست / کُتب‌خانه‌ی چند مَلّت بُشست<sup>۵</sup>

## نکات مهم

یتیم: منظور «پیامبر (ص)» / قرآن: مجاز از «وحی» / درست: تمام / ناکرده قرآن درست: هنوز وحی بر او تمام نشده / کُتب‌خانه: مجاز از «آثار و کتاب‌ها» (علاقه محلیّه) / مَلّت: مجاز از «ادیان» / کُتب‌خانه چند مَلّت بُشست: کنایه از این که «آثار سایر ادیان را باطل کرد و از بین برد»

معنی ■ توضیحات (۵) ◀ پیامبری که هنوز وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همه ادیان را منسوخ کرد.

مفهوم: باطل شدن همه ادیان دیگر با ظهور پیامبر اسلام (ص)

نکته دستوری: کُتب‌خانه چند مَلّت: گروه اسمی ← کُتب‌خانه: هسته گروه اسمی / چند: صفت مضاف الیه (وابسته و وابسته) / مَلّت: مضاف الیه

واژگان قافیه: درست و بُشست / حروف اصلی قافیه: «ئ ست» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- نگار من که به مکتب نفرت و خط نوشت / به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد / حافظ  
 ۲- احمد آن علم از کسی ناموخته / آتش حق در دلش افروخته  
 سوخته کاشانه اهل وفا / برده آب و رنگ از بت‌خانه‌ها  
 ۳- لوح تعلیم ناگرفته به بر / همه ز اسرار لوح داد خبر  
 ۴- بعثت او سرنگونی بُتان / اَمّت او بهترین اَمّتان / جامی  
 ۵- اساس شرع او ختم جهانست / شریعت‌ها بدو منسوخ از آن است / عطّار  
 نظامی (خسرو و شیرین)

چو عزمش برآهخت شمشیر بیم / به معجز میان قَمَر زد دو نیم<sup>۶</sup>

## نکات مهم

چو: وقتی که / عزم: اراده، تصمیم / برآهخت: بیرون کشید، بالا برد (برآهخت) / «عزم»: استعاره مکنّیه، تشخیص «عزم» شمشیر کشیده / معجز: مخفّف «معجزه» / مرجع ضمیر «ش» (در «عزمش»): پیامبر (ص) / آرایه تلمیح ■ توضیحات (۶) ◀ مصراع دوم اشاره دارد به شق القمر ← شکافتن ماه که از معجزات پیامبر اسلام در برابر خواست مُنکران است [سوره قمر آیه ۱: «اقتربت السّاعه و انشق القمر»؛ آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد] / «بیم» و «نیم»: جناس ناقص اختلافی

معنی ■ توضیحات (۶) ◀ وقتی پیامبر تصمیم به انداز (ترساندن) مُشرکان گرفت، با معجزه خود، ماه را به دو نیم کرد.

مفهوم: ارائه معجزه برای انداز مُشرکان

واژگان قافیه: بیم و نیم / حروف اصلی: «یم» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- تو کرده اشارت از سرانگشت / مَه قُرطه پرنیان زده چاک (قُرطه: پیراهن)  
 ۲- از مَه او مَه شکافت، دیدن او برنافت / ماه چنان بخت یافت او که کمینه گداست / مولوی  
 ۳- چشمه خورشید که محتاج اوست / نیم هلال از شب معراج اوست / نظامی (مخزن الاسرار)  
 ۴- قُرص قَمَر شکسته بر این خوان لاجورد / وقت صلاّی معجزه ایمای مصطفی / خواجوی کرمانی  
 ۵- ماه از انگشت او بشکافته / مِهَر در فرمانش از پس تافتنه / عطّار  
 ۶- شکاف در قمر افکن به آسمان بلند / به دهر غلغله افکن ز بانگ واعجا / محتشم کاشانی  
 ۷- ستون خرد مسند پشت او / مَه انگشتکش گشته ز انگشت او / نظامی (شرفنامه)  
 ۸- کرده ناخن برای انگشتش / سیب مَه را دو نیم در مُشتش / نظامی (هفت‌پیکر)



## چو صیتش\* در افواه\* دنیا فتاد / تزلزل در ایوان کسرا فتاد<sup>۷</sup>

### نکات مهم

**چو:** وقتی که / **صیت\*:** آوازه، شهرت (نیک) / **مرجع ضمیر «ش»** (در «صیتش»): پیامبر (ص) / **افواه\*:** جمع «فوه»؛ دهان‌ها / **دنیا:** مجاز از «مردم دنیا» / **فتاد:** مخفف «افتاد» / **در افواه افتادن** (در دهان‌ها افتادن): کنایه از «مشهور شدن» / **ایوان کسرا:** نماد «قدرت و پادشاهی»

**تزلزل در ایوان کسرا فتاد** ■ توضیحات (۷) ■ کنایه از «خلل یافتن قدرت ساسانیان». ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون که بخشی از آن هنوز باقی است. در روایات آمده است که هنگام تولد پیامبر اسلام (ص) حوادثی روی داد و از آن جمله، شکاف برداشتن ایوان کسرا بود ← **آرایه تلمیح**

**واج‌آرایی:** تکرار صامت «د» و مصوت «ا»

■ **معنی:** وقتی که نام و آوازه پیامبر (ص) عالم‌گیر شد؛ ایوان مداین شکاف برداشت (قدرت ساسانیان خلل یافت).

■ **مفهوم:** از بین رفتن حکومت‌های ستم با ظهور اسلام

**ردیف:** فتاد / واژگان قافیه: دنیا و کسرا / **حروف اصلی:** «ا» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۱

### مصرع دوم ارتباط معنایی دارد با:

«گویی که نگون کرده‌ست ایوان فلک‌وش را / حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان»  
 خاقانی

**شبی بر نشست از فلک برگذشت / به تمکین\* و جاه از ملک برگذشت**

### نکات مهم

**برنشست:** سوار شد / **تمکین\*:** احترام، توانایی / **جاه:** شکوه، جلال / **ملک:** فرشته؛ منظور «جبرئیل» / **فلک و ملک:** جناس ناقص اختلافی / **آرایه تلمیح:** اشاره دارد به معراج پیامبر (ص) / **واج‌آرایی:** تکرار صامت «ش»

■ **معنی:** (پیامبر) شبی سوار بر اسب شد و آسمان‌ها را پشت‌سر گذاشت و با احترام و شکوه از فرشتگان (جبرئیل) بالاتر رفت.

این معنی نیز می‌تواند زیبا باشد: «شبی بر اسب سوار شد و فراز آسمان‌ها در گذار شد و با احترام و شکوه فراتر از مقام فرشتگان برقرار شد.»

■ **مفهوم:** جایگاه رفیع پیامبر (ص) در شب معراج

**ردیف:** برگذشت / واژگان قافیه: فلک و ملک / **حروف اصلی:** «ک» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

### ارتباط معنایی دارد با:

مولوی	آن‌چه اندر وْهَم ناید آن شوم	۱- بار دیگر از ملک پَران شوم
سعدی	که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت	۲- مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
خواجوی کرمانی	ز ادنایش به او ادنی رسانده	۳- یتیمی را حبیب خویش خوانده
مولوی	بیافت مرتبه قباب قوس او ادنی	۴- چو بر بَرّاق سفر کرد در شب معراج
جمال‌الدین اصفهانی	أفلاک، حریم بارگاهت	۵- جبرئیل، مُقیمِ آسمانات

**چنان گرم در تیه\* قُربت براند / که در سِدره\* جبریل از او بازماند**

### نکات مهم

**گرم:** شتابان، به‌تندی / **تیه\*:** بیابان بی‌آب و علف که در آن سرگردان شوند / **قربت:** نزدیکی / **تیه قربت:** اضافه تشبیهی (قربت: مشبه / تیه: مشبه‌به) / **گرم راندن:** { کنایه از «سریع و شتابان حرکت کردن» / حس آمیزی }

■ **سِدره\*:** نام درختی در بهشت (سدره: پیراهن سفید و گشاد بی‌یقه، با آستین‌های کوتاه که تا زانو می‌رسد) / نام درختی در آسمان هفتم که آن را «سدره‌المنتهی» نیز می‌گویند. [از این دیدگاه، «سدره» مجاز از «آسمان هفتم» است]

**آرایه تلمیح:** بیت اشاره دارد به «معراج پیامبر (ص)» / **واج‌آرایی:** تکرار صامت «ر»

■ **معنی:** (پیامبر) چنان شتابان در بیابان قُربت خداوند حرکت کرد که حتی جبرئیل از کنار درخت سدره (آسمان هفتم) از همراهی با او بازماند.

■ **مفهوم:** بالاتر بودن مقام پیامبر (ص) از فرشتگان

■ **نکته دستوری:** براند: راند (فعل ماضی ساده) ← دستور تاریخی

**واژگان قافیه:** براند و بازماند / **حروف اصلی:** «اند» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## ◀ ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- بیت قبل (شبی برنشست ...) و دیگر ابیاتی که در توضیح آن ذکر شد.
- ۲- بار یابی به محفلی کان جا جبرئیل امین ندارد بار هاتف اصفهانی
- ۳- روح الامین که آیت قربت به شأن اوست قاصر ز دُرک پایۀ ادنای مصطفی خواجوی کرمانی
- ۴- به سرعتی گذرانده‌اش ز هفت سپهر برای گفتن اسرار خود شبِ اسرا
- که از حرارت بستر هنوز بود اثر به خوابگاه چو ز معراج شد رجوع‌نما
- ۵- ای از بر سدره شاهرهت وی قُبْلَهُ عَرَش تکیه‌گاهت جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

بدو گفت سالار بیت‌الحرام که ای حامل وحی، برتر خُرام<sup>۸</sup>

## نکات مهم

**بدو:** به او (مرجع ضمیر او ← جبرئیل) / **سالار:** شخص بزرگ و بلندمرتبه / **بیت‌الحرام:** بیت‌الله الحرام، کعبه، خانه خدا

**سالار بیت‌الحرام** ■ توضیحات (۸) ▶ منظور «پیامبر اکرم (ص)» / **حامل:** حمل‌کننده / **حاملِ وحی** ■ توضیحات (۸) ▶ منظور «جبرئیل امین» (فرشته وحی) / **برتر:** بالاتر / **خُرام:** حرکت کن، فعل امر از مصدر «خرامیدن» به معنای حرکت‌کردن با ناز / **برتر خرام:** بالاتر بیا

◀ **معنی:** پیامبر به جبرئیل گفت که ای رساننده وحی، بالاتر بیا.

**واژگان قافیه:** بیت‌الحرام و خرام / **حروف اصلی:** «ام» / **حروف الحاقی** ندارد / قاعده ۲

## بگفتا فراتر مجالم نمائد بماندم که نیروی بالم نمائد

## نکات مهم

**نهاد فعل «بگفتا»:** جبرئیل (که محذوف است) / **فراتر:** بالاتر / **مجال:** فرصت، امکان، جولانگاه / **بماندم:** کنایه از این‌که «عاجز شدم، درماندم» / **بالم:** مجاز از «پرواز کردن» (علاقه آلیه) / **نیروی بال:** قدرت پرواز

**ماندن:** در این بیت در دو معنای متفاوت به کار رفته است: { (ماندن) اولی و سومی: باقی‌ماندن (ماندن) دومی: درماندن، عاجز شدن }

◀ **معنی:** (جبرئیل به پیامبر) گفت که بالاتر از این دیگر نمی‌توانم پرواز کنم زیرا که درمانده و عاجز شدم و نیروی پرواز در بال‌های من باقی نمانده است.

◀ **نکته دستوری:** بگفتا: گفت ← دستور تاریخی

**ردیف:** نمائد / **واژگان قافیه:** مجالم و بالم / **حروف اصلی:** «ال» / **حروف الحاقی:** «م» / قاعده ۲ / تبصره ۱

## ◀ ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- جبرئیل ز همه‌هیئت مانده اللّهُ مَعَكَ ز دور خواننده نظامی (لیلی و مجنون)
- ۲- هم‌سفرانش سپر انداختند بال شکستند و پَر انداختند نظامی (مخزن الاسرار)

## اگر یک سر مو فراتر پَرَم فروغ تجلی بسوزد پَرَم

## نکات مهم

**یک سر مو:** کنایه از «فاصله بسیار اندک» / **فروغ:** نور / **تجلی:** آشکار شدن / **فروغ تجلی:** نور ذات الهی / «پَر» (در مصراع دوم): مجاز از «وجود» / «پَرَم» (در مصراع اول و دوم): جناس تام / **واج آرای:** تکرار صامت «ر»

◀ **معنی:** اگر اندکی بالاتر ببایم، نور خداوندی، بال‌هایم را می‌سوزاند.

◀ **نکته دستوری:** «پَرَم» (در مصراع اول): پَرَم، فعل مضارع التزامی ← دستور تاریخی

**بسوزد:** { فعل دوجهی که این‌جا در شکل گذرا به مفعول به کار رفته است ← می‌سوزاند } زمان: مضارع اخباری ← دستور تاریخی

**واژگان قافیه:** پَرَم و پَرَم / **حروف اصلی:** «ر» / **حروف الحاقی:** «م» / قاعده ۲ / تبصره‌های ۱ و ۶



## تحمید و نعت

تحمید در لغت به معنای حمد و ستایش و گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است و تحمیدیه در اصطلاح ادبی، سخنی زیبا به شعر یا نثر است در ستایش خدا. نعت نیز ذکر نام و آدای احترام به پیامبر و بزرگان دین و ستودن ایشان است که معمولاً در خطبه‌ها و دیباجه کتاب‌ها می‌آید. این سروده‌ها و نوشته‌ها که بیانگر احساسات پاک سرایندگان و نویسندگان آن‌ها نسبت به آفریدگار گیتی، پیامبر و بزرگان دین هستند، در ادب فارسی جلوه خاصی دارند. سرشار از سوز و شور و لطافت و هنر و زیبایی‌اند و چون از مضامین آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان پیشوایان دین متأثرند، بر خواننده تأثیری خاص می‌گذارند.

در میان تحمیدیه‌ها، کلام عارفان رنگ و جلوه‌ای دیگر دارد و سرشار از شور و عشق و اشتیاق نسبت به معبود اَزلی است. در همه تحمیدیه‌های زبان فارسی نوعی براعت استهلال\* دیده می‌شود؛ بدین معنا که نویسنده یا سراینده در مقدمه و آغاز خطبه کتاب، ضمن ستایش خدا و پیامبر، به ذکر الفاظی می‌پردازد که با محتوا و مضمون کتاب پیوند دارد و به موضوعی که در آن باب سخن خواهد گفت، به تعریض\* اشاره می‌کند. تحمیدیه‌ها از زبانی فاخر و هنری برخوردارند و نمونه‌هایی اعلا از فصاحت و بلاغت زبان فارسی به‌شمار می‌روند. به‌ویژه تحمیدیه‌های منشور که از افسون آهنگ و قافیه‌ای که در اصطلاح «سجع» نامیده می‌شود، نیز بهره‌مندند.

با نگاهی گذرا به آناری که به نثر ساده نگارش یافته‌اند، می‌توان دریافت که دیباجه این‌گونه کتاب‌ها - که تحمیدیه‌ها را در خود جای داده‌اند - در مقایسه با متن از حیث نگارش، پرورده‌تر و پخته‌تر است؛ برای نمونه، می‌توان از کتاب‌هایی هم‌چون: الانبیه عن حقایق الادویه، نوروزنامه، سیاست‌نامه و کیمیای سعادت یاد کرد. تحمیدیه‌ها علاوه بر ارزش ادبی و هنری، حاوی مضامین مهم اخلاقی، معنوی و تربیتی نیز هستند، نیایش و اظهار عجز و نیاز به درگاه معبود اَزلی، روح را پرورش می‌دهد و روح پرورش‌یافته، بیش از قوای عقلانی به شخصیت خواننده نیرو و عظمت می‌بخشد. مطالعه این نیایش‌ها و نیایش‌نامه‌ها در انسان، تأثیرات مثبت گونه‌گونی از نظر فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد.

### نکات مهم

**تحمید** ← در لغت حمد و ستایش و گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ»

**تحمیدیه** ← در اصطلاح ادبی - سخنی زیبا به شعر یا نثر در ستایش خدا

**نعت** ← در اصطلاح ادبی - ذکر نام و آدای احترام به پیامبر و بزرگان دین و ستودن ایشان است که معمولاً در خطبه‌ها و دیباجه کتاب‌ها می‌آید.

- بیانگر احساسات پاک سرایندگان و نویسندگان آن‌ها نسبت به خدا، پیامبر و بزرگان دین هستند و در ادب فارسی جلوه خاصی دارند.
- سرشار از سوز و شور و لطافت و هنر و زیبایی‌اند.
- به دلیل تأثیر پذیرفتن از مضامین آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان پیشوایان دین بر خواننده تأثیر خاص می‌گذارند.
- در میان تحمیدیه‌ها، کلام عارفان رنگ و جلوه‌ای دیگر دارد و سرشار از شور و عشق و اشتیاق نسبت به معبود اَزلی است.
- در همه تحمیدیه‌های زبان فارسی نوعی براعت استهلال دیده می‌شود.
- از زبانی فاخر و هنری برخوردارند و نمونه‌هایی اعلا از فصاحت و بلاغت می‌باشند، به ویژه تحمیدیه‌های منشور که از افسون آهنگ و قافیه‌ای که در اصطلاح «سجع» نامیده می‌شود، نیز بهره‌مندند.

\* **براعت استهلال:** نویسنده یا سراینده در مقدمه و آغاز خطبه کتاب، ضمن ستایش خدا و پیامبر، به ذکر الفاظی می‌پردازد که با محتوا و مضمون کتاب، پیوند دارد و به موضوعی که در آن باب، سخن خواهد گفت به تعریض اشاره می‌کند.

\* دیباجه کتاب‌هایی که به نثر ساده نگارش یافته‌اند در مقایسه با متن از حیث نگارش، پرورده‌تر و پخته‌تر است:

الانبیه عن حقایق الادویه  
نوروزنامه  
سیاست‌نامه  
کیمیای سعادت  
مانند کتاب‌های

\* تحمیدیه‌ها علاوه بر ارزش ادبی و هنری - حاوی مضامین مهم اخلاقی، معنوی و تربیتی نیز هستند.

نیایش و اظهار عجز و نیاز به درگاه معبود اَزلی، روح را پرورش می‌دهد و روح پرورش‌یافته، بیش از قوای عقلانی به شخصیت تأثیرات تحمیدیه‌ها و نعت‌ها: خواننده نیرو می‌بخشد.  
مطالعه این نیایش‌ها و نیایش‌نامه‌ها در انسان، تأثیرات مثبت گونه‌گونی از نظر فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد.



متأثر: تأثیرپذیرفته / گذاردن: ایجاد کردن، قرار دادن / ← گزاردن: }  
 { آدا کردن، پرداخت کردن (وام‌گزار)  
 به جا آوردن (نمازگزار)  
 تعبیر خواب (خواب‌گزار)

براعت: (در لغت ←) «کمال و برتری» ← [برائت: بیزاری] / استهلال (در لغت): }  
 { ۱- ماه نو را جست‌وجو کردن، نگاه کردن به آسمان برای رؤیت ماه نو  
 ۲- بانگ کردن یا گریستن کودک در هنگام تولد

براعت استهلال\*: آن است که نویسنده یا شاعر در ابتدای کتاب یا مطلع قصیده، الفاظی چند ایراد کند که خواننده به محض خواندن آن‌ها از مقصد (مقصود) و مراد نویسنده و گوینده آگاه شود.

تعریض\*: به کنایه سخن گفتن، سر بسته گفتن، گوشه‌زدن / فاخر: باشکوه، عالی، والا / فصاحت: روانی کلام، زبان‌آوری / بلاغت: رسایی کلام / افسون: جادو، حيله، مکر (فسون) / از حیث: از جهت / عجز: ناتوانی / آزلی: بی‌آغاز

### تاریخ ادبیات:

الابنیه عن حقایق الادویه: اثر ابومنصور موقی هروی (قرن ۵) در خواص گیاهان و داروها؛ این کتاب به خط «اسدی توسی» است.  
 نوروزنامه: اثری منسوب به ختام است.

سیاست‌نامه: اثر خواجه نظام‌الملک توسی (قرن ۵) وزیر ملک‌شاه سلجوقی که به خواست او این کتاب را در آیین مملکت‌داری تألیف کرد.  
 نام دیگر این کتاب، «سیرالملوک» است.

کمیای سعادت: اثر محمد غزالی

\*\*\*

### دستور:

«روح پرورش‌یافته، بیش از قوای عقلانی به شخصیت خواننده نیرو و عظمت می‌بخشد.»

۱ جمله مستقل ساده

جمله ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم:

روح	پرورش‌یافته،	بیش از قوای عقلانی	به شخصیت	خواننده	نیرو و	عظمت	می‌بخشد
نهاد	صفت	قید	متمم فعل	مضاف‌الیه	مفعول	معطوف به مفعول	فعل

واژه‌ها: روح / پرورش‌یافته / بیش از / قوا / به / شخصیت / خواننده / نیرو و / عظمت / می‌بخشد / (۱۶ واژه)

تکواژه‌ها: روح / پرورش / یافت / ه / بیش از / قوا / عقل / انی / به / شخص / یت / خوان / نده / نیرو و / عظمت / می / بخش / د / (۲۴ تکواژ)

بررسی انواع تکواژه‌ها: روح: تکواژ آزاد / پرورش: آزاد / ش: وابسته / یافت: آزاد / ه: وابسته / بیش: آزاد / از: آزاد / قوا: آزاد / می: آزاد / عقل: آزاد / انی: وابسته / به: آزاد / شخص: آزاد / یت: وابسته / آزاد / خوان: آزاد / نده: وابسته / نیرو: آزاد / و: آزاد / عظمت: آزاد / می: وابسته / بخش: آزاد / د: وابسته.

## درس اول

تحمیدیه‌ای که می‌خوانید، گزیده‌ای از مقدمهٔ مثنوی «گل و نوروز» خواجه‌ی کرمانی (متوفی به سال ۷۵۰ قمری) است. «گل و نوروز» یکی از مثنوی‌های خمسةٔ خواجوست. در این تحمیدیه، شاعر به بعضی صفات پروردگار اشاره دارد و در پایان به نعت\* پیامبر (ص) و مقام والای حضرتش می‌پردازد. تحمیدیهٔ زیر، با توصیف‌های دل‌نشین و زیبا رنگ و جلای خاصی یافته است.

### نکات مهم

تحمیدیهٔ «ستایش خدا» ← گزیده‌ای از مقدمهٔ مثنوی «گل و نوروز»

اثر خواجه‌ی کرمانی (متوفی به سال ۷۵۰ قمری)

گل و نوروز: قالب شعر: مثنوی

یکی از مثنوی‌های خمسةٔ خواجوست.



شاعر به برخی از صفات پروردگار؛ هم‌چون «آفریننده موجودات خاکی و افلاکی، آفریننده بهار، آورنده ابر، فراتر از وَهْم و چون و چرا» اشاره دارد.

در تحمیدیه «ستایش خدا»: در پایان شعر به نعت پیامبر و مقام والای حضرتش پرداخته می‌شود. توصیف‌های دل‌نشین و زیبا به این سروده، رنگ و جلای خاصی بخشیده است.

متوفی: وفات‌یافته / خمسه: پنج‌گانه / نعت\*: وصف کردن (مخصوصاً توصیف نیکو)، صفت، خصلت (بیشتر در مورد خدا و رسول استعمال می‌شود) / جلا: وضوح، درخشندگی، صیقل دادن و زدودن زنگ

\* کمال‌الدین خواجه کرمانی: در غزل‌سرایی، پیرو شیوه سعدی است و روشی خواجه مورد پسند حافظ، شاعر بزرگ قرن هشتم قرار می‌گیرد (سعدی ← خواجه ← حافظ). خواجه علاوه بر دیوان اشعار، خمسه‌ای به سبک حکیم نظامی گنجوی سروده که شامل این مثنوی‌هاست:

- ۱- همای و همایون      ۲- گل و نوروز      ۳- کمال‌نامه      ۴- روضة الانوار      ۵- گوهرنامه
- آرامگاه خواجه در تنگ الله اکبر شیراز می‌باشد ← (اعلام پایان کتاب درسی)

### تاریخ ادبیات:

کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی از بزرگ‌زادگان و خواجه‌گان کرمان بود و به همین دلیل بعدها تخلص خواجه را برگزید و به دلیل هنرنمایی‌هایش در عالم شعر به «نخل‌بند شاعران» شهرت یافت.

آثار خواجه: ۱- دیوان شعر (که به دو بخش «صنایع‌الکمال و بدایع‌الجمال» تقسیم می‌شود)  
۲- شش مثنوی (پنج مثنوی نام برده شده + سام‌نامه)

۳- آثار منثور: سه منظره با نام‌های { الف - رسالة اللبادیه (در منظرة نی و بوریا)  
ب - سبع‌المثنائی (در منظرة شمشیر و قلم)  
پ - شمس و سحاب }

تأثیرگذارندگان بر خواجه: { سنایی ← در قصیده  
سعدی ← در غزل  
فردوسی ← در حماسه  
نظامی ← در داستان غنایی }

## ستایش خدا

قالب شعر: مثنوی

ممتوای درس: تحمیدیه و بیان برخی اوصاف الهی و نعت پیامبر  
وزن عروضی: مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن / بحر عروضی: هزج مسدس محذوف

به نام نقش‌بند\* صفحه خاک عذار افروز مه‌رویان افلاک

### نکات مهم

نقش‌بند\*: { نگارگر، صورتگر / صفحه خاک: اضافه تشبیهی (خاک: مشبه / صفحه: مشبه‌به) / خاک: مجاز از «زمین» / عذار: چهره ← [آزار: شلوار] / عذارافروز: آراینده چهره (منظور «خداوند» است) / مه‌رویان: زیبارویان }  
نوعی تشبیه در آن وجود دارد (روی به ماه تشبیه شده است)

افلاک: جمع «فَلَك»؛ آسمان‌ها / مه‌رویان افلاک: استعاره مصرحه از «موجودات آسمانی» (ستارگان، فرشتگان و ...) / واج آرایی: تکرار مصوت «ی»  
معنی: به نام آن نقاشی که این کره خاکی را با نقش‌های گوناگون ترسیم کرد و به موجودات آسمانی زیبایی بخشید.

مفهوم: اشاره به «قدرت و زیبایی آفرینی خداوند»

واژگان قافیه: خاک و افلاک / حروف اصلی: «اک» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

نکته دستوری: نقش‌بند و «عذارافروز»: (هر دو) صفت فاعلی مرکب مرتب